

## الزامی شدن دخالت وکیل در دادگاههای دادگستری

فتح الله یآوری  
مستشار دیوان عالی کشور

دادگاههای دادگستری که طبق اصل ۷۱ متمم قانون اساسی مرجع تظلمات عمومی می باشند دعاوی و شکایات و اختلافاتی که نزد آنها عنوان می شود بر وفق اصول و قواعد خاصی رسیدگی می نمایند که در قوانین آئین دادرسی مدنی و کیفری معین گردیده و آشنائی باین قوانین برای کسانی که می خواهند بدادگستری مراجعه نمایند لازم است.

اما همه مردم اطلاعات حقوقی کافی ندارند و اغلب مراجعین بدادگستری با اصول و قواعدی که در امر دادرسی رعایت می شود آشنا نیستند و نمی دانند که بکدام مرجع قضائی مراجعه نمایند و شکایت خود را تحت چه عنوانی بیان کنند از اینرو شرکت و دخالت وکلای دادگستری ضرورت پیدا می نماید زیرا این اشخاص تحصیلات و معلومات حقوقی دارند و طبق مقررات قانون اجازه وکالت بآنها داده شده و می توانند راهی را که برای احقاق حق موکل تشخیص می دهند انتخاب نموده و موکل را به نتیجه مطلوب برسانند.

شرکت و دخالت وکلای دادگستری در دادرسی های مدنی و کیفری از همان صدر مشروطیت با تشکیل دادگستری نوین همراه بوده و قانون اصول محاکمت حقوقی مصوب ۱۳۲۹ هجری قمری که برای اولین مرتبه قواعد دادرسی را در محاکم حقوقی معین کرده برای وکالت در دعاوی هم شرایط و ترتیب خاصی را مقرر نموده بود.

قانون اصول تشکیلات عدلیه مصوب ۱۳۰۷ هم در مورد وکالت در دعاوی مقرراتی پیش بینی نمود. مقررات راجع بوکالت در دعاوی با اصلاحات و تحولاتی که در قوانین دادرسی بعمل آمده تا تصویب قانون وکالت در سال ۱۳۱۵ و بعد از آن دستخوش تغییراتی شده ولی همواره وزیر دادگستری بر وکلای دادگستری ریاست داشته تا بالاخره در اسفند ماه ۱۳۲۲ قانون استقلال کامل یافتند و کانون وکلای تهران با شخصیت حقوقی مستقل تشکیل گردید.

ماده اول قانون استقلال وکلاء تشکیل کانون را در هر حوزه استان که تعداد وکلای دادگستری آن حوزه به ۶۰ نفر رسیده باشد تجویز نموده ولی تاکنون غیر از حوزه های تهران و آذربایجان و فارس تعداد وکلا به ۶۰ نفر نرسیده و کانون وکلای دادگستری فقط در تهران و تبریز و شیراز تشکیل شده است .

در محاکمات جنائی دخالت وکیل از طرف متهم الزامی است و متهم می تواند تا سه وکیل برای خود انتخاب و معرفی کند و اگر از عهده تعیین وکیل برنیاورد یا نخواهد وکیل معرفی نماید دادگاه از بین وکلای دادگستری یک نفر را بعنوان وکیل تسخیری برای او معین می کند.

در محاکمات کیفری مربوط بجرائم جنحه ای متهم می تواند شخصاً دفاع کند یا وکیل انتخاب و معرفی نماید که تا سه وکیل جایز است و نیز می تواند از دادگاه درخواست تعیین وکیل تسخیری کند که در این صورت برای او یک نفر وکیل تسخیری معین می شود.

تعیین وکیل در این موارد برای دفاع از متهم در مقابل دادستان می باشد که بنماینده گی جامعه در مقام کشف جرم و جمع آوری دلایل و تعقیب و دستگیری متهم بر آمده و مجازات او را از حیث جنبه عمومی جرم برای حفظ نظام اجتماعی تقاضا می نماید در چنین موردی وکیل دادگستری با آشنائی بقوانین دفاع از متهم را بر عهده می گیرد و دلایلی که بر بیگناهی او تدارک کرده بدادگاه ارائه می دهد تا حقیقت امر روشن شود و بین دادستان که نماینده جامعه و وکیل دادگستری که نماینده متهم و موظف بدفاع از حقوق او می باشد موازنه برقرار شود و دادگاه بر مبنای عدالت رسیدگی نماید.

در تحقیقات بازپرسی هم متهم می تواند یکی از وکلای رسمی دادگستری را همراه خود داشته باشد تا پس از خاتمه تحقیقات مطالبی برای روشن شدن حقایق و دفاع از متهم و اجرای قوانین لازم ببازپرس تذکر دهد تا در صورت مجلس منعکس شود.

اما در دعاوی و اختلافات مدنی که مربوط بحقوق خصوصی است اختیار تعیین وکیل یا اصحاب دعوی می باشد که تا دو وکیل جایز است و هر چند که بعضی از دعاوی ناشی از حقوق خصوصی هم با قواعد راجع بنظم عمومی ارتباط پیدا می کند یا در بعضی از دعاوی حقوقی که موارد ابلاغ نامیده میشود دادستان دخالت و اظهار عقیده می نماید ولی این دعاوی فاقد حیثیت عمومی می باشند و دادستان طرف اصلی این نوع دعاوی محسوب نمی شود و باید طرفی را که محقق تشخیص داده است تقویت نماید.

قانون آئین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ انتخاب وکیل را در دادگاههای استان و دیوان کشور برای اولین مرتبه الزامی شناخت و مقرر داشت که در دادگاههای بخش و شهرستان متداعیین می توانند شخصاً یا بتوسط

وکیل دادرسی کنند ولی در دادگاههای استان و دیوان کشور برای تقدیم دادخواست و دادرسی باید وکیل داشته باشند.

اجرای ماده مزبور با این مشکل مواجه گردید که عده وکلای دادگستری در حوزه های قضائی کشور بنوعی نبود که بتوانند تمام دادخواست های پژوهشی و فرجامی را تنظیم و در دادرسی های شعب دادگاه استان شرکت نمایند از این جهت ماده ۵۸ قانون آئین دادرسی مدنی در سال ۱۳۱۹ اصلاح گردید که باین عبارت تنظیم شده بود:

« حکم مقرر در ماده ۵۸ قانون آئین دادرسی مدنی راجع بلزوم داشتن وکیل برای تقدیم دادخواست و دادرسی در دادگاههای استان و دیوان کشور تا وقتی که در حوزه های قضائی کشور وکلای مجاز برای وکالت در دادگاههای استان و دیوان کشور بعهده کافی معین نگردیده و از طرف وزارت دادگستری آگهی نشده است اجرا نمی گردد و طرفهای دعوی می توانند شخصاً دادخواست پژوهشی فرجامی داده و دادرسی بخواهند . دادخواست های پژوهشی و فرجامی که پس از اجرای قانون آئین دادرسی مدنی داده شده و باستناد ماده ۵۸ قانون مزبور قرار وازدن آنها صادر گردیده یا بی تکلیف مانده قابل پذیرفتن است . وکلای دادگستری در حدود پایه وکالت ومامورین قضائی و استادان دانشکده حقوق می توانند نسبت بدعاوی راجع بخودشان دادخواست داده و دادرسی نمایند » .

بعد از اصلاح ماده ۵۸ دیگر اقدامی از طرف وزارت دادگستری بعمل نیامد تا ماده مزبور بموجب اصلاحیت که در سال ۱۳۳۲ در قانون آئین دادرسی مدنی بعمل آمد بکلی نسخ گردید و ماده ۶۴ مکرر بتصویب رسید و مقرر داشت که هر يك از طرفین می توانند دو وکیل داشته باشند و ماده مزبور تا کنون بقوت و اعتبار خود باقی است.

دعاوی و اختلافات حقوقی اصولاً باید با اقامه اعوی در مرجع صلاحیت دار قضائی عنوان گردد و تنظیم دادخواست برای این نوع دعاوی مستلزم اطلاعات حقوقی و قضائی توأم با دقت و بررسی کامل است و الا منشاء ضرر و خسارات جبران ناپذیری خواهد بود مثلاً اگر در معامله ای که واقع شده خریدار متضرر باشد و بدون توجه باینکه قبل از فسخ یا بطلان معامله استرداد ثمن مورد نخواهد داشت دعوی استرداد ثمن نماید و حکم بر بطلان دعوی او صادر شود و بعداً بخواهد دعوی فسخ یا بطلان معامله را عنوان نماید با ایراد مرور زمان خوانده مواجه خواهد شد بعلاوه دعاوی مدنی که بوسیله اشخاص بی اطلاع از قانون اقامه می شود و به نتیجه مطلوب نمی رسد نه تنها برحجم پرونده های دادگستری می افزاید و مشکلات زیادی در عمل ایجاد می کند بلکه نتیجه منفی این دعاوی و آثار سوئی که در روحیه شاکي و متظلم باقی می گذارد موجب عدم رضایت مردم از دستگاه قضائی دادگستری می گردد و ممکن است این تصور بوجود آید که دادگستری در احقاق حق آنان قدمی بر نداشته و یا از طرف متصدیان مراجع قضائی مسامحه و سهل انگاری شده است. برای رفع این نوع گرفتاریها و جلوگیری از نظایر آن فکر اصلاح قانون آئین دادرسی مدین ولزوم دخالت وکیل در دعاوی حقوقی بوجود آمد و در سال ۱۳۴۷ ضمن اصلاحاتی که در قانون آئین دادرسی مدنی انجام گردید مواد جدیدی بقانون مزبور اضافه شد و برای دومین مرتبه شرکت وکلای دادگستری در دعاوی حقوقی و در دادگاههای استان و دیوان کشور الزامی گردید. متن ماده ۴ قانون مزبور این است:

« در دادگاههای بخش و شهرستان متداعیین می توانند شخصاً یا بوسیله وکیل داشته باشند . داشتن وکیل در مورد شکایات استخدامی کارکنان دولت در دیوان کشور الزامی نیست. وکلای دادگستری در حدود پایه وکالت و دارندگان پایه قضائی و استادان دانشکده حقوق اعم از شاغل یا بازنشسته می توانند نسبت بدعاوی راجع به خودشان شخصاً در دادگاه استان و دیوان کشور دادخواست داده و دادرسی نمایند. مفاد این ماده ارجع بدادگاههای استان در حوزه های اجرا می شود که وزارت دادگستری آگهی نماید »

اجرای این قانون در عمل با مشکلاتی مواجه گردیده زیرا از یکطرف ضمانت اجرائی نداشت و غالباً کسانی که از آراء دادگاههای نخستین یا پژوهش ناراضی بودند بدون مراجعه بوکلای دادگستری . شخصاً دادخواست خود را تنظیم و بدفتر دادگاههای استان یا دیوان کشور میکردند و تکلیف این دادخواستها معلوم نبود و در نتیجه دوم ودر در این نوع دادخواستها یا راکد گذاردن آنها اختلاف نظر قضائی حاصل گردید از طرف دیگر بعضی از وکلای دادگستری سطح توقع خود را بالا برده و وکالت در دادگاه استان و دیوان کشور را مهمتر از وکالت در دادگاههای بخش و شهرستان دانسته و راجع بقرارداد حق الوکاله توافق حاصل نمیکردند، اشکال دیگر این بود که در تهیه و تنظیم لایحه قانون مزبور دقت کافی بعمل نیامده بود و با اینکه تنظیم دادخواست نخستین و اقامه دعوی بر مبنای اصول و موازین حقوقی بمراتب مهمتر از دفاع و تعقیب دعوی در دادگاه استان و دیوان کشور می باشد کما این که حق الوکاله وکیل در مرحله نخستین برابر با مجموع حق الوکاله مراحل پژوهش و فرجامی است معهذا قانون مزبور اختیار اقامه دعوی را با اشخاص بی اطلاع از قانون و مقررات سپرده و رسیدگی مراحل بعدی چنین دعوائی را بوکیل دادگستری واگذار نمود که آثار مطلوبی از آن ظاهر نگردید.

این مشکلات که توأم با عدم رضایتی مردم بود موجب گردید که راه مراجعه متظلمین محاکم عمومی دادگستری مسدود گردد و بالاخره ماده ۴ قانون اصلاح بعضی از مواد قانون آئین دادرسی مدنی و الحاق موادی

بان مصوب ۲۰ آبان ۱۳۴۷ راجع بالزامی بودن دخالت وکیل دادگستری در دادگاههای استان و دیوان کشور بموجب بند ب تبصره ۱۸ قانون الحاق دو تبصره به قانون متمم بودجه سال ۱۳۴۷ کل کشور منسوخ گردید و بالغو ماده ۴ قانون موصوف، حق انتخاب وکیل در دعاوی و اختلافات مدنی در تمام مراحل نخستین و پژوهش و فرجام باصحاب دعوی واگذار گردید که بتوانند آزادانه وکیل معین نمایند و یا شخصاً دادخواست و دادرسی کند. در سال گذشته که تجدید نظر در قوانین دادگستری برای تسریع جریان دادرسی و جلب رضایت مردم آغاز گردید فکر الزامی شدن دخالت وکلای دادگستری در دعاوی حقوقی که در دادگاههای دادگستری مطرح می گردد مجدداً قوت گرفت و فصل هشتم از قانون اصلاح پاره ای از وقائی دادگستری مصوب ۲۵۳۶ مشتمل بر چهار ماده باین موضوع اختصاص یافته که دو ماده از آن عیناً نقل می شود :

« ماده ۳۲- در نقاطی که وزارت دادگستری اعلام کند اقامه تمام یا بعضی از دعاوی حقوقی و نیز شکایت آن آراء و دفاع از آنها در دادگاههای دادگستری یا دخالت وکیل دادگستری خواهد بود. کانون وکلای دادگستری مکلف بتأمین وکیل معاضدتی برای اشخاص بی بضاعت یا کسانی است که قادر بتأدیه حق الوکاله در موقع انتخاب وکیل نیستند . تشخیص عدم بضاعت یا عدم توانائی اشخاص برای تأدیه حق الوکاله با دادگاه مرجع رسیدگی بدعوی و در مورد شکایت فرجامی با دادگاهی میباشد که رأی مورد شکایت فرجامی را صادر کرده است . هر گاه پس از ابلاغ تصمیم وزارت دادگستری بالزامی بودن دخالت وکیل امکان تعیین وکیل معاضدتی در محل محدود گشته و یا بعلت افزایش دعاوی امکانات مذکور با میزان احتیاجات محل هماهنگ نباشد وزارت دادگستری می تواند تا تأمین امکانات متناسب اجرای تصمیم مزبور را موقوف سازد.

ماده ۳۳- دولت و دارندگان رتبه قضائی اعم از شاغل و بازنشسته و وکلای دادگستری و فارغ التحصیلان رشته حقوق در دعاوی مربوط خود از مقررات فوق در زمینه داشتن وکیل مستثنی می باشند. تبصره- مقررات مربوط بوکالت در امور جزائی بقوت خود باقی است .

قانون مزبور در قسمت راجع بالزامی بودن دخالت وکیل در دادگاههای دادگستری با ماده ۵۸ قانون مصوب ۱۳۱۸ و ماده ۴ قانون مصوب ۱۳۴۷ که بعداً منسوخ گردیده اند تفاوتی باین شرح دارد:

۱- قوانین سابق دخالت وکلای دادگستری را فقط در دادگاههای استان و دیوان کشور الزامی شناخته بود و این امر در تسریع رسیدگی و جلوگیری از تزییع حقوق اصحاب دعوی اثری نداشت زیرا اگر وکیل دادگستری تشخیص می داد که دعوی از ابتداء تحت عنوان قانونی اقامه نشد و در مسیر صحیح قرار نگرفته و تعقیب چنین دعوائی در دادگاه استان و دیوان کشور به نتیجه مطلوب نمی رسد یا بایستی از قبول و کالت خودداری کند و یا با قبول وکالت جلسات درسیگ را یکی دو نوبت تجدید کند و بعد از آنهم با محکومیت موکل مواجه شود و ادامه این وضع جز عم رضایت موکل از دستگاه قضائی دادگستری و سلب اعتماد وی از وکیل دادگستری اثری نداشت در صورتیکه قانون ۲۵۳۶ دخالت وکلای دادگستری را برای اقامه تمام یا بعضی از دعاوی حقوقی و شکایت و دفاع از آراء مراجع قضائی با شرایط خاصی در تمام دادگاههای دادگستری الزامی شناخته و وکیل دادگستری می تواند با توجه باسناد و مدارک موکل و بررسی در اطراف موضوع دادخواست را موجه و متکی بدلیل تنظیم و تظلم موکل را در مرجع قضائی صلاحیت دار عنوان نماید و دعوی را تا مرحله نهائی تعقیب و به نتیجه مطلوب برساند.

۲- قوانین منسوخه سابق منحصراً بوکلای دادگستری و استادان دانشکده حقوق و مأمورین قضائی اجازه داده بود که در دعاوی راجع بخودشان در دادگاههای استان و دیوان کشور شخصاً دادخواست داده و دادرسی نمایند در صورتیکه غیر از اشخاص مزبور کسان دیگری هم هستند که واجد معلومات حقوقی و قضائی بوده و از عهده اقامه دعوی یا دفاع از دعاوی در مراجع قضائی بر می آیند و از این نقطه نظر قانون مصوب ۲۵۳۶ با دامنه وسیعتری دولت و وکلای دادگستری و دارندگان رتبه قضائی اعم از شاغل یا بازنشسته و فارغ التحصیلان رشته حقوق را در دعاوی مربوط بخود از داشتن وکیل در دادگاههای دادگستری مستثنی دانسته است راجع بدولت مقررات خاصی در تبصره ۱۸ قانون الحاق دو تبصره بقانون متمم بودجه سال ۱۳۴۷ وجود دارد که باین شرح است :

« وزارتخانه ها و مؤسسات دولتی و وابسته بدولت می توانند علاوه بر استفاده از وکلای دادگستری برای دفاع و تعقیب دعاوی مربوطه از کارمندان رسمی خود با داشتن یکی از شرایط ذیل بعنوان نماینده قضائی استفاده نمایند:

اول - دارا بونه لیسانس در رشته حقوق با دو سال سابقه کار آموزی در دفاتر حقوقی وزارتخانه و یا مؤسسات وابسته بدولت

دوم- داشتن حداقل پنج سال سابقه تعقیب دعاوی دولت در مراجع قضائی یا داشتن دو سال سابقه قضاوت یا وکالت دادگستری بشرط عدم محرومیت از اشتغال بقضاوت یا وکالت . تشخیص احراز شرایط فوق الذکر با وزارتخانه یا مؤسسه مربوطه خواهد بود. »

بنابراین دولت می تواند در دعاوی مربوط بخود اعم از اینکه خواهان یا خوانده دعوی باشد از وکلای دادگستری استفاده کند ویا نماینده قضائی بدادگاه معرفی نماید.

کسانی هم که دارای رتبه قضائی بوده و بشغل قضائی یا اداری اشتغال دارند و یا با داشتن رتبه قضائی بازنشسته شده اند و هم چنین فارغ التحصیلان رشته حقوق بهر شغلی که اشتغال داشته باشند می توانند در دعاوی مربوط بخود در دادگاههای دادگستری شرکت و دخالت نمایند و مقصود از رشته حقوق همان رشته قضائی دانشکده حقوق است زیرا فارغ التحصیلان این رشته مطالعاتی در قوانین آئین دادرسی و تشکیلات قضائی و سایر قوانین دارند و می توانند در دادگاههای دادگستری اقامه دعوی نموده و یا از دعاوی مربوط به خودشان دفاع نمایند.

۳- قانون وکلای دادگستری بموجب قانون مصوب ۲۵۳۶ مکلف بنامین و کیل معاضدتی برای اشخاص بی بضاعت گردیده و قانون مزبور از این حیث بر قوانین سابق رجحان دارد زیرا اگر دخالت وکیل دادگستری در دعاوی حقوقی و در دادگاههای دادگستری الزامی باشد باید تکلیف اشخاصی هم که فاقد بضاعت بوده و از عهده تعیین وکیل و پرداخت حق الوکاله او بر نمی آیند معین شود و در قوانین منسوخه سابق باین موضوع مهم توجه نشده بود.

۴- تفاوت دیگر قانون مصوب ۲۵۳۶ با قوانین سابق این است که قانون فعلی بوزارت دادگستری اجازه داده است که اگر بعد از اعلام و ابلاغ تصمیم دایر بالزامی بودن دخالت وکیل معلوم شود که بر اثر افزایش دعاوی امکان تعیین وکیل معاضدتی بمیزان احتیاجات محل میسر نیست اجرای تصمیم مزبور را تا تأمین امکانات متناسب موقوف سازد و در قوانین سابق باین مطلب اشاره نشده بود.

۵- ماده ۴ قانون مصوب ۱۳۴۷ تشخیص حوزه های استانی که قانون الزامی بودن دخالت وکیل در این حوزه ها باید مرحله اجرا در آید بوزارت دادگستری محول ساخته بود و راجع به دیوان کشور آگهی وزارت دادگستری ضرورت نداشت یعنی بعد از لازم الاجرا شدن قانون مزبور، درخواست های تقدیمی به دیوان کشور بایستی بوسیله وکیل دادگستری یا کسانی که مستثنی از قانون شناخته شده بودند تنظیم شود اما قانون مصوب ۲۵۳۶ لزوم دخالت وکیل را در دادگاههای حقوقی دادگستری بطور مطلق به تصمیم وزارت دادگستری موکول ساخته و دادگاههای عمومی دادگستری طبق قانون اصول تشکیلات عدلیه مصوب ۱۳۰۷ و قانون سازمان قضائی مصوب ۱۳۲۵ اعم از دادگاههای بخش مستقل و شهرستان و استان و دیوان کشور است.

قابل توجه این است که اجرای فصل هشتم قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری راجع بلزوم دخالت وکیل در دادگاههای حقوقی دادگستری علاوه بر اینکه موکول بتصمیم وزارت دادگستری گردیده محتاج بتصویب آئین نامه خاصی است که در آن ترتیب اجرای قانون بنحوی معین گردد که حق تظلم و مراجعه مستقیم بدون مانع اشخاص بدادگاهها و دیوان کشور سلب شود و میزان حق الوکاله وکیل معاضدتی و شرایط پرداخت قسمتی از آن بوکلای دادگستری و طرز استیفاء حق الوکاله از اموال محکوم علیه و میزان حق الوکاله وکیل در مواردی که قبل یا بعد از اقامه دعوی موضوع بسازش خاتمه پیدا نماید و هم چنین انواع وسایل تقدیر مادی و معنوی از وکلاء که برای ختم دعاوی بسازش کوشش و مساعدت لازم را مبذول می دارند معین گردد و آئین نامه مزبور تا کنون بتصویب نرسیده است.

لزوم دخالت وکیل در دادگاههای حقوقی دادگستری که برای سومین مرتبه در قوانین ایران پذیرفته شده و در قوانین کشورهای اروپائی هم سابقه دارد از جمله قوانینی است که باید فراهم نمودن امکانات لازم بمرحله اجرا گذارده شود و اجرای این قانون مستلزم مسئولیت هائی باشد که وکلای دادگستری در مقابل موکلین خود داشته باشند.

جای تردید نیست که وکلای دادگستری بمناسبت معلومات حقوقی و مطالعاتی که در زمینه دعاوی مدنی و کیفری دارند و سوابق ممتد وکالت یا قضاوت موجب تجربیات مفیدی برای آنان شده بضرورت این نوع مسئولیت ها واقف هستند بدیهی است وقتی که حق تظلم مردم بمراجع عمومی دادگستری محدود شود و این اختیار با شرایط خاصی بوکلای دادگستری تفویض گردد وکیل باید در مقابل موکل خود احساس مسئولیت کامل نماید و موکل هم که قانون او را بداشتن وکیل ملزم ساخته مطمئن باشد که اگر در اثر غفلت و مسامحه یا بیدقتی و بی توجهی وکیل خساراتی باو وارد شود از طریق سهل و ساده قابل جبران خواهد بود و چون قوانین فعلی در این مورد ناقص است اصلاح و تجدید نظر در آنها غیر قابل اجتناب بنظر می رسد در انجام این اصلاحات توجه بامور زیر لازم است :

۱- در شرایط وکالت در دعاوی و وکالت تسخیری و معاضدیت و دوره کارآموزی وکالت و آئین نامه حق الوکاله تجدید نظر شود.

۲- تشویق مادی و معنوی از وکلای که دعاوی موکلین خود را بصلح و سازش خاتمه داده و یا تا مرحله نهائی به نتیجه مثبت رسانیده اند.

۳- حدود وظایف و مسئولیت وکلاء در مقابل موکلین خود بقمسی معین گردد که وکلای دادگستری برای قبول وکالت و انجام وظایف خود مسئولیت بیشتری احساس نمایند و عدم پیشرفت کار را در ابتدای قبول وکالت بموکل اطلاع دهند و خسارت مادی و معنوی ناشی از بیدقتی یا غفلت و مسامحه آنان بر موکل بطریق سهل و آسان جبران و مطالبه باشد.

۴- در حوزه هر دادگاه استان کانون فرعی و کلای تشکل شود و کانون وکلای دادگستری مرکز بنام کانون اصلی وکلای قسمتی از اختیارات خود مانند تعیین وکیل معاضدتی برای حوزه های تابعه استان یا نظارت بر کار وکلای حوزه مربوطه و غیره را بکانونهای فرعی واگذار نماید.

۵- ضمانت اجرای دادرسی است هائی که بعد از تصمیم وزارت دادگستری دایر بالزامی بودن دخالت وکیل بدون رعایت مقررات قانون تقدیم می گردد معین شود و ترتیب اختاریه رفع نقص ورد در دادرسی و مرجع صادر کننده قرار و طرز شکایت از این نوع قرارها پیش بینی گردد تا اشکالات قانون مصوب ۱۳۴۷ پیش نیاید.

در پایان مطلب ذکر این نکته ضرورت دارد که وکلای دادگستری نباید به بررسی و مطالعه قوانین و مقرراتی که همه ساله بتصویب می رسد و مجموعه های قطور سنوات شامل آنها می باشد اکتفا نمایند بلکه مراجعه آنان بآراء دیوان عالی کشور و هیئت عمومی و رویه قضائی دادگاهها و مشاوره با همکاران با تجربه و صاحب نظران قضائی لازم است و اگر باین مسائل توجه شود همکاری وکلای دادگستری با متصدیان مشاغل قضائی می تواند عامل مؤثری برای کشف حقیقت و احقاق حق و اجرای عدالت باشد و مردم را از دستگاه قضائی که وکلای دادگستری هم از وابستگان آن می باشند راضی سازد.